

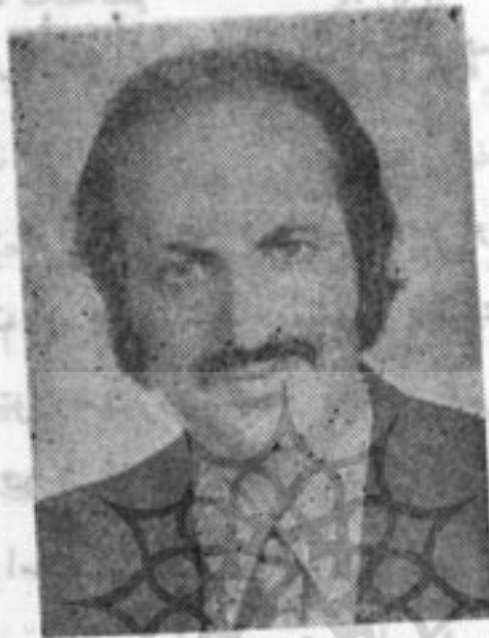
دکتر محمد وحید دستگردی

خاطره‌ای از روز مریک نویسندہ

اواخر بهار سال هزار و سیصد و پنجاه و دو بود . در آن سال در شهر پرنیستون آمریکا اقامت و در دانشگاه مشهور پرنیستون به مطالعه و تحقیق اشتغال داشتم . پرنیستون شهری بسیار زیبا و خرم و پوشیده از درخت و گل و ریحان است در شرق آمریکا و میان دو شهر بزرگ نیویورک و واشنگتن قرار گرفته است . اعیان و اشراف آمریکا در این شهر زندگی می کنند و بهمین مناسبت سیاهپوستان بندرت در این شهر دیده می شوند . دانشگاه پرنیستون یکی از چند دانشگاه معروف و معتبر آمریکا و همتای هاروارد است . بسیاری از دانشمندان بزرگ و معروف آمریکا در این دانشگاه به تحقیق و تألیف و تدریس روزگار می گذرانند . این دانشگاه در انحصار سفیدپوستان بود و هیچ سیاهپوستی را به حریم آن راه نبود .

در زمان ریاست جمهوری کنندی این انحصار شکسته شد و سیاهپوستان ساعی و درس خوان به این دانشگاه راه یافتند . البرت انیشتاین ریاضی دان بزرگ معاصر نیز پس از ترك آلمان به شهر پرنیستون آمد . تا آخر عمر در این شهر ماندگار شد و در مؤسسه مطالعات عالی دانشگاه پرنیستون به تحقیق و تألیف پرداخت و از همین شهر كوچك انقلابی عظیم در جهان علم و دانش بوجود آورد .

اطاق کارش در ضلع شرقی دانشگاه قرار دارد که به یادبود آن مرد
عالی‌مقدار بهمان شکل و هیئت نگاهداری شده است. من هم در یکی از اطاقهای



این دانشگاه اقامت داشتم و هر روز صبح برای یادآوری خاطره آن مرد بزرگ
از جلوی اطاقش گذر می‌کردم و با مشاهده سادگی بینهایت اطاق که حاکی از
زندگی بی‌آلایش و درویش‌مشرقی و عارف مسلکی آندانشمند نامدار بود نشاطی
عظیم مییافتم خاصه هنگامیکه مقالات او را در باب فلسفه و عرفان مطالعه می‌کردم
و می‌دیدم که از جلال‌الدین محمد مولوی رومی یاد کرده و افکار آن عارف بزرگ
ایرانی را ستوده است غرق لذت و نشاط می‌گردیدم.

صبح یکی از روزهای اواخر بهار که هواخوش بود و نکهت گلها و درختان
جان عارفان را به نشاط می‌آورد زودتر از معمول از خواب برخاستم و به تفرج
در میان گلها و درختان انبوه دانشگاه پرداختم. در اینوقت مهمه غریبی از خیابان
پشت دانشگاه بگوشم خورد. چون نیک نگریستم دسته‌های مردم را دیدم که
بانظم و ترتیب خاصی بطرف نقطه‌ای معلوم می‌روند. پرسیدم چه خبر است.

جواب شنیدم که نویسنده‌ای بزرگ مرده است. مردم این شهر علاقه و ارادت فراوانی به نویسنده وطن خود داشتند زیرا علاوه بر اینکه مقالاتی بدیع و داستان‌هایی خوب برای آنها نوشته بود چند قطعه شعر شیوا و شورانگیز نیز سروده و با آواز مایح خودش نیز در صحنه نمایشگاه برای آنها سرودها خوانده بود. در این صبح هر غریب کنجکاو چون من حس میکرد واقعه‌ای فوق العاده در این شهر اتفاق افتاده است زیرا تمام مغازه‌ها و فروشگاه‌ها بسته بود و حتی غیر از قطار پستی سایر قطارها و وسایل نقلیه نیز تعطیل کرده بودند. مردم باقیافه ماتمزدگان و چهره‌های افسرده و غمگین بطرف گلخانه این نویسنده میرفتند. این گلخانه یکی از عمارات کوچک و زیبای این شهر بود که اغلب مجامع ادبی در آن منعقد میشد. مردم از بس به این نویسنده دل بستگی داشتند تمام آنها در طول راهی که باید نعلش نویسنده از آنجا عبور کند انبوه شده بودند.

ادباء، شعرا، نویسندگان و معلمان موسیقی در میان جمعیت بیش از دیگران متأثر و غمگین بودند و از درب عمارت تا مسافت زیادی را بخود اختصاص داده بودند.

پس از آنها اعضای دوائر دولتی و حتی عده زیادی از پسران و دختران آمریکائی بودند که در این فاجعه حرارت و هیجانی فوق العاده نشان داده و در این سوگواری ملی شرکت کرده بودند.

انومیبل کالسکه‌مانندی که نعلش این نویسنده در آن گذاشته شده بود خیلی به تانی حرکت میکرد و صدای چرخهای آن نیز که از روی دسته‌های گل عبور میکرد مانع شنیدن سرودهای ملی نمی‌گردید. در میان انبوه جمعیت کسی گریه نمی‌کرد ولی يك لب خندان و يك چهره متبسم هم بندرت یافت نمی‌شد اگر بیرق‌های

سیاه و کوچک شاگردان مدارس که باخط سبز روی آنها نوشته شده بود (نویسنده بزرگ ما در گذشت) نظر مرا جلب نکرده بودمی توانستم کاملاً به انومبیل نزدیک شده از زیر توده گل‌های رنگارنگ نعش نویسنده را نیز مشاهده کنم، من که يك نفر ایرانی تنبل بیش نبودم و مانند اغلب هم‌میهنان تن آسانی و سهل انگاری و لاابالگیری را بیش از هر چیز دیگر دوست داشتم حق داشتم خیلی خسته شوم بهمین سبب فردا صبح که مجسمه نویسنده فقید را از دانشکده هنرهای زیبا بجلو خان مقبره انتقال می دادند نتوانستم از سر خواب صبح گذشته بقیه این صحنه بدیع را مشاهده کنم این است مرتبه شاعر و نویسنده در آمریکا کشور ماشین و حرکت اما در ایران مهد شعر و شاعر (البته شاعر واقعی) خوانندگان ارجمند خود بهتر قیاس توانندی کرد که تا چه حد مورد سپاس و احترام جامعه میباشند.

من برخلاف کسانی که قصاید مدح آمیز سعدی را نقطه ضعف وی پنداشته اند تصور میکنم قصاید سعدی یکی از سه عرصه ایست که حقیقت فکر و روح او در آنجا تجلی میکند. دیوان غزل وی مظهر عشق و عواطف بشری اوست، بوستان صحنه آزادگی و تقوای اوست و در قصاید سعدی واعظ و ناصح و منذر ظاهر میگردد. نکته قابل دقت و تأمل این است که نکوهش ستم و تشویق عدل و انصاف که نقطه اوج شاعری سعدیست و قوت اجتماعی وی در آنها نهفته است، در قصاید بیشتر و آشکارتر بچشم میخورد.

(قلمرو سعدی)